

# نقل به معنا

## در دعا و دوره پس از تدوین

محمدتقی اکبرنژاد

چکیده: مقاله حاضر، ادامه مقاله‌ای است که در شماره قبلی به چاپ رسید و دو مورد دیگر از استثناهای جواز نقل به معنا در این مقاله طرح و بحث شد. از نظر نویسنده سیره اصحاب ائمه در ثبت عین الفاظ دعا و سجع موزون و نثر روان و شیرین ادعیه نشان‌دهنده لزوم مراعات الفاظ در ادعیه است. از نظر وی، به خاطر از دست رفتن قرائن و تغییر و تحول زبان با مرور زمان، نقل به معنا بعد از دوره تدوین جایز نیست؛ زیرا در اغلب موارد به آن نمی‌توان اطمینان کرد. در پایان این بخش نتیجه گرفته می‌شود که اغلب روایات موجود در میان کتب شیعه، نقل به معنا هستند.

کلید واژه‌ها: نقل به معنا، دعا، دوره تدوین، عمل اصحاب، حدیث.

### ب) ادعیه ماثوره

از جمله موارد استثنا از عمومات جواز نقل به معنا، ادعیه ماثوره است، به این معنا که آیا در دعایی که از معصوم (ع) به طور مطلق یا در موضوع خاصی

وارد شده است، می‌توان تصرفات لفظی کرد؟ یا اینکه باید عین الفاظی را که از دو لب مبارک ایشان خارج شده، نقل کرد؟ مقصود از تصرفات، افزودن چیزی که امام (ع) نگفته یا کم کردن چیزی که امام (ع) گفته، نیست، بلکه مقصود این است که از الفاظ مترادف استفاده کنیم؛ مثلاً اگر امام (ع) در دعای غریقی فرمود: «ثبت قلبی علی دینک»، ما بخوانیم: «ثبت فؤادی علی دینک» یا «ثبت فؤادی علی ما نزل برسولک» و امثال آن، از نظر محتوایی همان چیزی است که امام (ع) فرموده، اما عین الفاظ او تکرار نشده است. همچنین منظور از نقل به معنا، پرهیز از تکرارهایی که در ادعیه مشاهده می‌شود، نیست؛ مثلاً اگر امر به ده بار تکرار شده، همان مقدار باید تکرار شود.

برخی، دعا را از استثنای نقل به معنا دانسته‌اند. تنها مستند این استثنا، ادعای متعبد بودن به الفاظ دعا است. میرزای قمی چنین می‌نویسد:

نعم یتم فی مثل الأدعیه التی اعتبر فیها الألفاظ المخصوصه  
وطریقتهم فی ذلک غالباً أنهم (ع) كانوا یملون علی أصحابهم و  
هم یکتبون ولذلک ندر الاختلاف فیها بخلاف الاخبار؛<sup>۱</sup>  
بله، این ادعا در مثل ادعیه که الفاظ مخصوص در آنها معتبر  
است، جا دارد و روش اهل بیت در اغلب موارد چنین بود که  
آن بزرگواران ادعیه را بر اصحاب خود املا می‌کردند و آنان  
می‌نوشتند. به همین جهت، اختلاف در ادعیه نادر است، به  
خلاف اخبار.

صاحباً معالم گوید:

وروی الشیخ هذین الحدیثین بأستاده عن محمد بن یعقوب  
بالطریقین.<sup>۲</sup> وفی جمله من ألفاظ المتین اختلاف یعجب من  
مثله ذوو البصائر فإن الاختلاف الذی یقع ویکثر فی متون

۱. قوانین الأصول، ج ۱، ص ۴۷۹.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۱، ح ۱ و ص ۴۰۲، ح ۱.

الأخبار الواردة بمجرد الأحكام ربما كان العذر فيه تسويغ

الرواية بالمعنى وعدم انتهاء الاختلاف إلى الحد الذي يحصل

به الاضطراب فيه، وأما ما يتضمن نقل الدعوات والأذكار

المأثورة فأى عذر للتسامح فيه والتقصير فى ضبطه؛<sup>۳</sup>

با اینکه شیخ این دو روایت را از دو طریق از محمد بن یعقوب

نقل کرده، در برخی الفاظ دو متن، اختلاف‌هایی وجود دارد

که اهل فن را به شگفتی وامی‌دارد؛ زیرا اختلافی که در روایات

احکام فراوان رخ می‌دهد، به سبب جواز نقل به معناست و این

جواز تا جایی است که اختلاف موجب اختلال در معنای روایت

نشود. اما روایاتی که ادعیه و اذکار را دربر گرفته‌اند، چه

عذری در تسامح و کم توجهی در حفظ عین الفاظ آن است!

منظور ایشان، دو روایتی است که مشتمل بر دعای هنگام ورود به

مسجد الحرام است. وی اعتراض می‌کند که اگر اختلاف در احادیث احکام به

خاطر جواز نقل به معناست، چه عذری برای تسامح در حفظ ادعیه وجود دارد؛

یعنی نقل به معنا در ادعیه جایز نیست و نباید در الفاظ آن مسامحه‌ای صورت

گیرد. نکته جالب این است که این دو روایت، ربطی به هم ندارند و کیفیت

اعمال توضیح داده شده با همدیگر کاملاً متفاوت‌اند؛ به گونه‌ای که در یکی

اعمال با رسیدن به باب المسجد شروع می‌شود و در دیگری با نزدیک شدن به

حجر الاسود! ظاهراً سهوی از جانب صاحب معالم رخ داده که وی این دو را با

همدیگر مقایسه کرده است.

مشکل این است که مخالفان نقل به معنا در دعا، توضیح نداده‌اند که چرا

دعا استثنا شده است و مستندانشان برای تعبد در الفاظ دعا چیست؟ آیا حدیث

خاصی هست که بتواند تمام ادله عامی را که ذکر شد و به خودی خود، شامل دعا

۳. متقی الجمان، شیخ حسن صاحب المعالم، ج ۳، ص ۲۵۶.

نیز می‌شود، تخصیص بزنند؟ به همین جهت، در نقد این نظریه بر این نکته تأکید می‌کنیم تمام ادله‌ای که برای جواز نقل به معنا ذکر شد، اعم از دلیل عقل، عقلا و حدیث، شامل دعا نیز می‌شود و فقط دلیل اجماع مخدوش است.

### ادله جواز نقل به معنا در دعا

#### ۱. عقل

از نظر عقل، عنصر اصلی دعا، عرض نیاز همراه با تضرع و خشوع است. از همین رو، نیایش به تعبیر ویژه‌ای نیاز ندارد و از نظر عقل رابطه با خدای متعال سهل‌تر از ارتباط کلامی با بندگان است؛ زیرا خدای متعال عالم به تمام حقایق است و حتی اگر بنده در ادای خواسته خود اشتباه کند، او در فهم مقصود دل‌وی، اشتباه نخواهد کرد. البته از نظر عقل محال نیست که شارع در مواردی ما را متعبد به الفاظ خاصی کند یا اجابت دعا را متوقف بر ادای خواسته با ویژگی‌های خاص سازد، اما اصل اولیه از نظر عقل آزاد بودن بنده در چگونگی عرض نیاز خود است.

#### ۲. سیره عقلا

عقلا نیز همین روش را در زندگی خود به کار می‌گیرند؛ مثلاً کسی که درخواستی از رئیس اداره یا فلان شخصیت دارد، هیچ‌گاه خود را پایبند به الفاظ خاصی نمی‌داند، بلکه آنچه به زبان خود گفته، از نظر عقلا کافی است.

#### ۳. روایت

ادله روایی نقل به معنا، شامل دعا نیز می‌شود؛ زیرا حدیث و روایت بر ادعیه صادر شده از اهل بیت نیز صدق می‌کند، خصوصاً تأکید امام (ع) بر اینکه اگر مقصود را برسانی، کافی است، نشان‌دهنده اهتمام امام (ع) به بیان مقصود است و این مطلب در دعا نیز به قوت خود باقی است، بلکه دعا قوت بیشتری دارد؛ چرا که نگران بد فهمیدن خدا نیستیم.

گذشته از این، اگر در مطابقت حدیث بر دعا اشکال شود، می توان به مفهوم موافقت استدلال کرد؛ زیرا روشن است که اهتمام شارع به حلال و حرام و حقوق و مسائلی که بیانگر الزامات روابط میان عبد و مولاست، بسیار بیشتر از اهتمام او به دعاست؛ زیرا اگر کسی حلال و حرام خدا را مراعات کند و هیچ دعای مآثوری را هم نخواند، به دوزخ نمی رود، ولی اگر مراقب حلال و حرام خدا نباشد و ملتزم به ادعیه مآثوره باشد، باید حساب پس دهد. بنابراین اهتمام شارع به امر حلال و حرام بسیار بیشتر از ادعیه مآثوره است.

البته ممکن است که شارع در مواردی مانند دعا، فراتر از مضمون را در نظر داشته باشد و مثلاً الفاظ موضوعیت داشته باشند، اما از آنجا که این امر برخلاف اصل عقلایی و غایت معقول از دعا یعنی خواستن و عرض نیاز است، شارع باید به منع از سیره عقلایی جاری اقدام ورزد و به روش خود در الزام و وجوب متابعت لفظی تصریح و آن را تبلیغ کند تا مکلفان مبتلا به حرام نشوند.

آیا چنین ادله محکمی اقامه شده است که بتواند در برابر عمومات ادله بایستد و بتواند آنها را تخصیص بزند؟ یا چون دعا محل بحث فقیه نبوده و در مباحث رایج فقهی بحثی از آن نمی شده، کمتر به ادله آن توجه شده است. به عبارت دیگر، منع یا جواز نقل به معنا در دعا، مشکلی را در بحث های فقهی ایجاد نمی کند، اما چون در احکام دارای اثر فقهی قابل توجهی است، آن قدر برایشان مهم بوده است که ادله آن را بررسی و جواز یا عدم جواز را روشن کرده اند. از نپرداختن یا کمتر پرداختن علما به بحث نقل به معنا در دعا، آن هم در جایی که باید از آن بحث می شد، یکی از دو نتیجه را می توان گرفت:

اول، اینکه حکم آن را ملحق به بقیه می دانند و قائل به جواز نقل به معنا در آن هستند. در مثل، علامه مجلسی و پدر شیخ بهایی (قده) با وجود اینکه از استثنائات آن سخن گفته و از برخی به خاطر استثنای احادیث نبوی انتقاد

کرده‌اند، هیچ اشاره‌ای به ادعیه نکرده‌اند.

دوم اینکه چون بحث دعا اغلب در مباحث فقهی وارد نمی‌شود، به آن توجه نداشته‌اند. از این رو، حتی افرادی که از نقل به معنا سخن گفته و عدم جواز نقل به معنا در دعا را یادآور شده‌اند، باز هم از ادله آن سخن نگفته‌اند.

البته ناگفته نماند که برخی ادعا کرده‌اند روایات محافظت بر دعا، عمومات مذکور را تخصیص می‌زند،<sup>۴</sup> بدون آنکه حتی یک مورد از آن روایات را یادآور شوند؛ در حالی که از ادعایشان چنین برمی‌آید که گویا روایات متعدد و صریحی در این زمینه وجود دارد.

البته روشن است که نقل عین الفاظ در مطلق حدیث اعم از احادیث فقهی، اعتقادی و دعایی، راجح و ارزشمند است و در اغلب موارد مقدم بر نقل به معناست. به همین جهت، اینکه برخی گفته‌اند: هدف از دعا، وصول به مقام قرب خداوند است و ادای کلماتی که از جان انسان‌های پاک برخاسته و نفس قدسی ایشان در انتخاب و ادای آنها مؤثر بوده است، اثر تقرب بخشی بیشتری دارد،<sup>۵</sup> کاملاً صحیح است، ولی این استدلال چیزی جز رجحان و برتری را اثبات نمی‌کند؛ مانند اینکه برای طلب روزی، به جای استفاده از تعبیرات خود، به ادعیه ماثوره در آن زمینه مراجعه شود.

روایات محافظت بر دعا:

روایاتی درباره محافظت بر دعا موجود است که شایسته بحث و بررسی

است:

روایت نخست:

عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ  
 الْعَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ (ع) يَقُولُ: وَاذْكُرْ رَيْكَ فِي  
 نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ عِنْدَ الْمَسَاءِ لَا اِلَهَ اِلَّا

۴. مجله تراثنا، مؤسسة آل البيت، ج ۱۴، ص ۱۸.

۵. همان.

اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ : قُلْتُ : بَيْنَهُ الْخَيْرُ قَالَ : إِنَّ بَيْنَهُ الْخَيْرَ وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ هَشْرَ مَرَّاتٍ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ السَّبِيحِ الْعَلِيمِ حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَحِينَ تَغْرُبُ هَشْرَ مَرَّاتٍ .<sup>۶</sup>

افراد موجود در سلسله سند روایت تا علاء بن کامل، شیعی و ثقه هستند. تنها مشکل آن، علاء بن کامل است که نام او، علاء بن کاهل نیز ثبت شده است. در کتب رجالی یا از وی نامی برده نشده است یا بدون توضیح آورده شده است.<sup>۷</sup> البته وی از اصحاب امام صادق(ع) بوده و اسباط بن سالم نیز از او روایت نقل کرده است.<sup>۸</sup> اسباط بن سالم، صاحب اصل و برادر یعقوب بن سالم است که در کتب رجالی توثیق شده است.<sup>۹</sup>

در مجموع با توجه به اینکه اصل در اصحاب ائمه(ع) شیعه و ثقه بودن آنان است و خلاف آن باید ثابت شود و شخصی مانند اسباط بن سالم از وی نقل روایت می‌کند، روایات علاء بن کامل قابل اعتماد است. به عبارت دیگر، نظریه اصل توثیق و قبول روایت، صحیح است و مادامی که جرحی درباره راوی وارد نشده باشد، روایات او قابل عمل است.

بررسی:

راوی در این روایت نقل به معنا نکرده، بلکه تصرف در معنا کرده و بر آن افزوده است؛ زیرا در تعبیر امام(ع) چیزی که به معنای «بیده الخیر» باشد، نیامده است. بنابراین از محل بحث خارج است.

روایت دوم:

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال : حدثنا أحمد بن يحيى بن

۶. الكافي، ج ۲، ص ۵۲۷، ح ۱۷.

۷. رجال البرقي، ص ۲۵؛ رجال الطوسي، ص ۲۶۶.

۸. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

۹. الخلاصة للحلي، ص ۱۸۶.

زكريا القطان عن بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدثنا تميم بن بهلول عن أبيه قال: حدثنا إسماعيل بن الفضل قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن قول الله عز وجل «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» فقال: فريضة على كل مسلم أن يقول قبل طلوع الشمس عشر مرات و قبل غروبها عشر مرات لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير. قال: فقلت: لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت ويميت ويحيى فقال: يا هذا لاشك في أن الله يحيى ويميت ويميت ويحيى «ولكن قل كما أقول». ١٠

در سند روایت احمد بن حسن قطان وجود دارد. اگرچه مذهب وی محل بحث است، اما ثقه و مورد اعتماد است. احمد بن یحیی بن زکریا قطان، بکر بن عبدالله بن حبيب، تمیم بن بهلول و پدرش، از کسانی هستند که سخنی از آنان در جرح و تعدیل به میان نیامده است. بنابراین طبق نظر مقبول، روایات این افراد قابل اعتناست.

بررسی:

در این روایت نیز شخص به جای «هو حی لایموت» تعبیر «یمیت و یحیی» را به کار برده که از نظر معنا با بیان امام (ع) تفاوت می کند. گذشته از این، «بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير» را نیز ترک کرده است.

روایت سوم:

ومن ذلك يأسناده عن أبي عبيدة الحذاء قال: كنت مع أبي جعفر فضل بعيري فقال: صل ركعتين وقل كما أقول اللهم راد الضالة هاديا من الضلالة رد علي ضالتي فإنها من فضل الله وعطائه ثم إن أبا جعفر أمر غلامه فشد علي بعير من إبله محمله ثم قال: يا أبا



عبیده تعال اركب . فركب مع ابي جعفر فلما سرنا فاذا سواد على الطريق فقال : يا ابا عبیده هلہ بعيرك فاذا هوى بميري .<sup>۱۱</sup>

در این روایت نیز امام (ع) از ابا عبیده می‌خواهد تا همان طور که او می‌خواند، تکرار کند. «قل كما اقول» با این حال این مورد و موارد مشابه دلالتی بر ضرورت آن نمی‌کنند یا حداقل به گونه‌ای نیستند که بتوانند ادله را تخصیص بزنند.  
روایت چهارم:

وبهذه الإسناد<sup>۱۲</sup> عن محمد بن مسعود قال : وجدت بخط جبرئيل بن أحمد حدثني العبيدي محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن عبد الله بن سنان قال : قال : أبو عبد الله (ع) : مصيبيكم شبهة فتقون بلا علم يرى ولا إمام هدى ولا يتجو منها إلا من دعا بدعاء الغريق قلت : كيف دعاء الغريق . قال : يقول : يا الله يا رحمان يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك . فقلت : يا الله يا رحمان يا رحيم يا مقلب القلوب والأبصار ثبت قلبي على دينك قال : إن الله عز وجل مقلب القلوب والأبصار ولكن قل كما أقول لك يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك .<sup>۱۳</sup>

سند روایت، صحیح است.

بررسی:

در این دعا نیز مخاطب امام (ع) کلمه «ابصار» را خودش اضافه کرده است؛ در حالی که چنین معنایی در قالب هیچ لفظی در بیان امام (ع) نیامده است؛ در حالی که در نقل به معنا، معنایی خارج از معانی مقصوده امام (ع) آورده نمی‌شود. گذشته از این، بر هر متبعی روشن است که ائمه (ع) شاگردان خود را بنا به ظرفیت‌های وجودی‌شان، رشد می‌دادند و عملی را، اگرچه مستحب باشد، با تأکید فراوان از آن مطالبه می‌کردند؛ مثلاً گاه غسل جمعه را واجب می‌شمردند یا

۱۱ . الأمان، ص ۱۲۲ .

۱۲ . المعظفر بن جعفر بن المعظفر العلوی (رض) قال : حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود .

۱۳ . کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۵۰ .

از نظر عقلا، معیار، اطمینان به نقل ناقل است؛ یعنی اگر ناقل توانایی نقل به معنا را داشته باشد و از اعمال نظر خودش در آنها خودداری کند، نقل او قابل استناد خواهد بود، خواه قبل از دوره تدوین باشد و خواه بعد از دوره تدوین.

وقتی از عملی که همه در استحباب آن اتفاق دارند، سؤال می‌شود، به هیچ وجه اجازه تخطی از آن را نمی‌دادند در این موارد نیز وقتی که امام (ع) دعای یک یا دو سطری را می‌خواند و راوی بدون زحمت می‌تواند الفاظ آن را ادا کند، چرا وجه راجح را رها سازد؟ خصوصاً در جایی که این تأکید باعث حفظ لطافت دعا می‌شود و بر تأثیر آن می‌افزاید.

روایت پنجم:

حدثنا عثمان بن أبي شيبة وإسحاق بن إبراهيم (واللفظ لعثمان) قال: إسحاق أخبرنا وقال: عثمان حدثنا جرير عن منصور عن سعد بن عبيدة حدثني: البراء بن عازب أن رسول الله (ص) قال: إذا أخذت مضجعتك فتوضأ وضوءك للصلاة ثم اضطجع على شقك الأيمن ثم قل: «اللهم إني أسلمت وجهي إليك وفوضت أمري إليك والجات ظهري إليك ورغبة ورهبة إليك لا ملجأ ولا منجأ منك إلا إليك آمنت بكتابك الذي أنزلت وبنبيك الذي أرسلت» واجعلهن من آخر كلامك فان مت من ليلتك مت وامت على الفطرة. قال: فرددتهن لأستذكرهن فقلت: «آمنت برسولك الذي أرسلت» قال: قل: «آمنت بنبيك الذي أرسلت»<sup>۱۴</sup>؛ براء بن عازب نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه در محل خوابت قرار گرفتی، وضوی نماز بگیر، سپس به پهلو

راست بخواب، سپس بگو: «خدایا، من تو جهم را تسلیم تو کردم و امورم را به تو سپردم و برای تکیه به تو پناه آوردم و این به خاطر شوق و ترسی است که از تو دارم. هیچ پناه و محل نجاتی از تو نیست، مگر به خود تو. به کتابت ایمان آوردم؛ کشایی که نازل کردی، و به نبی آن که او را فرستادی» و آنها را از آخرین کلمات خود قرار بده تا اگر بمیری، بر فطرت بمیری. گوید: من آنها را تکرار کردم تا یادآوری کنم. گفتم: ایمان آوردم به رسولی که فرستاده‌ای. فرمود: «بگو به نبی‌ای که فرستادی، ایمان آوردم».

بررسی:

این روایت یکی از روایاتی است که مخالفان نقل به معنای در میان علمای اهل سنت، به آن استناد می‌کنند.<sup>۱۵</sup> البته آنان قائل به تفصیل در دعا و حدیث نیستند. به همین دلیل، این دعا برای اثبات عدم جواز نقل به معنای به طور مطلق مورد استناد قرار گرفته است. در توجیه این روایت، اقوالی را مطرح کرده‌اند؛ مانند اینکه این نشانه رجحان و فضیلت ادای عین کلمات است، یا شاید این الفاظ به آن حضرت وحی شده بود، یا از نظر ادبی در «نبی» لطافتی است که در «رسول» نیست؛ زیرا وقتی گفته شود: «بنبیک الذی ارسلت» به نبوت و رسالت آن حضرت اشاره شده است؛ اما اگر گفته شود: «برسولک الذی ارسلت» فقط رسالت ایشان آمده است. بنابراین از نظر ادبی، اولی بهتر است. برخی نیز مدعی خروج این مورد از محل بحث شده و گفته‌اند معنای نبی و رسول تفاوت دارد و در نقل به معنای باید معنا حفظ شود. بنابراین تخصصاً از محل بحث خارج است.

پذیرش این مطلب دشوار است؛ زیرا عرف میان این دو جمله تفاوتی قائل نیست و آن دو را یکی می‌شمارد. به همین جهت، نقل به معنای صحیح به آن اطلاق می‌شود. بنابراین از محل بحث خارج نیست.

جواب ما به این روایت، اولاً، غیر قابل استناد بودن روایت اهل سنت است. ثانیاً، بر فرض پذیرش روایت، منع آن حضرت خصوصاً در امر مستحبی، دلالت بر الزام و وجوب محافظت و حرمت تجاوز از الفاظ نمی‌کند. با این توضیح که فضای آداب و سنن، فضای گسترده‌ای است و ضیق روایات فرائض و واجبات را ندارد. از این رو نمی‌توان از امر و نهی در این روایات الزام را فهمید. خلاصه سخن اینکه برای منع از یک عادت پذیرفته شده در نزد تمام عقلای عالم، اعم از نقل به معنا یا خبر واحد یا حجیت ظواهر و امثال آن، ادله این چنینی کافی نیست. در نتیجه نقل به معنا در دعا نیز مانند سایر احادیث جایز است؛ اگرچه حفظ الفاظ، راجح و مستحب است و بر تأثیر دعا می‌افزاید.

### تأمل دوباره در ادله جواز

ادله‌ای که گذشت، شاید بهترین دلایل برای دفاع از نقل به معنای در دعا باشند، با این حال نکته‌های ناگفته‌ای نیز هست که غفلت از آنها باعث سستی دلایل شده است. اینک به تک تک ادله آن می‌پردازیم:

#### ۱. دلیل عقل و سیره عقلا

از نظر عقلی، حقیقت و جوهره دعا، چیزی جز خواستن همراه با خشوع نیست. این مطلب در روایات فراوانی آمده است. با این حال از نظر عقل اشکالی ندارد که امام، دعا را در قالب الفاظ خاصی ادا کند و از ما بخواهد که همان الفاظ را تکرار کنیم.<sup>۱۶</sup> هر دو نوع دعا در روایات شیعه وارد شده است که مجموع این روایات را می‌توان در چند قسم ذیل آورد:

۱۶. احکام عقل عملی از اقسامی برخوردارند. از جمله اینکه گاه عقل حکم به ضرورت چیزی می‌کند و هر نوع مخالفت با آن را جایز نمی‌شمارد. ولی گاه حکم به اقتضای آن می‌کند و در این موارد شارع حق تصرف دارد. مورد مذکور از نوع دوم است. از این رو عقل مخالفت شارع را مجاز می‌داند.

۱. روایاتی که به دعا تشویق کرده‌اند، بدون توجه به نوع دعا و چگونگی آن.

۲. روایاتی که به اصل دعا تشویق کرده‌اند، بدون توجه به نوع دعا و به

این معنا که شخص هر چه دوست دارد، از خدا بخواهد، مانند:

الْحَسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ فَصَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقُنُوتِ وَمَا يُقَالُ فِيهِ. فَقَالَ:

مَا قَضَى اللَّهُ عَلَيَّ لِسَانِكَ وَلَا أَعْلَمُ فِيهِ شَيْئًا مُوقْتًا؛ ۱۷

از امام صادق از دعای قنوت سؤال شد. فرمود: هر چه خدا بر

زیانت جاری کند. من دعای خاصی برای آن نمی‌شناسم.

حدیثنا أبي (رضی الله عنه) قال حدثنا أحمد بن إدريس عن

محمد بن أحمد عن إبراهيم بن إسحاق عن محمد بن إسماعيل

بن بزيع بإسناده يرفع الحديث إلى أبي جعفر فقال: سبعة مواطن

ليس فيها دعاء موقت الصلاة على الجنائز والقنوت والمستجار

والصفا والمعروة والوقوف بعرفات وركعتا الطواف؛ ۱۸

امام باقر فرمود: هفت موضع است که دعای مشخصی در آن

نیست: نماز بر جنازه، قنوت، مستجار، صفا، معروه، وقوف

در عرفات و دو رکعت طواف».

عَلَيْ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ

أبي عبد الله أنه سئل عن القنوت في الوتر هل فيه شيء موقت

يتبع ويقال. فقال: لا إني على الله عز وجل وصل على النبي

واستغفر لذنبي العظيم. ثم قال: كلُّ ذنبٍ عظيم؛ ۱۹

از امام صادق سؤال شد که آیا در قنوت وتر، دعای خاصی

است تا مطابق آن بخوانیم؟ فرمود: نه، خدای متعال را حمد

۱۷. تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۱۳۷.

۱۸. الخصال، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۴۱.

۱۹. الكافي، ج ۳، ص ۴۵۰، ح ۳۱.

و ثنا کن، بر رسول خدا صلوات بفرست و بر گناهان بزرگت  
استغفار کن. سپس فرمود: هر گناهی بزرگ است.

از این روایات می‌توان استفاده کرد که دو نوع دعا در میان امامان و اصحاب  
رایج بوده است: دعای خاصی که آن را موقت می‌نامیدند و دعای غیر خاص که  
فرد به زبان و بیان خود آن را ادا می‌کرد. از مقابله موقت و غیر موقت، می‌توان  
فهمید که دعای موقت، دعایی است که معصوم آن را انشا می‌کند و به الفاظ آن  
عنایت ویژه‌ای وجود دارد؛ مانند اینکه از شاعری، شعر بخوانند. این بدان  
معناست که ترکیب شعری آن را می‌خواهند، نه صرف محتوای آن را. دلیل این  
مطلب، روایت پایانی است که امام درباره دعای قنوت نماز وتر می‌فرماید:  
«خدا را حمد و ثنا کن، صلوات بفرست و استغفار کن». بنابراین روش دعا،  
غیر از انشای دعاست و آموختن چگونه دعا کردن، غیر از دعای موقت است.

۳. روایاتی که مشتمل بر روش و آداب دعاست. این روایات، گاه آداب  
عمومی دعا و گاه آداب دعا در زمان و مکان خاصی را یادآور می‌شوند؛ ولی به  
هر حال دعای موقت نیستند.

۴. روایاتی که ادعیه صادر شده از ائمه را ضبط و ثبت کرده‌اند. این ادعیه،  
همان ادعیه موقت هستند که امام خود آنها را تعلیم داده است و در چگونگی شروع  
و پایان، گزینش صفات و اسماء خدا و تکرار فقرات، ادای الفاظ و کلمات،  
دقت‌ها و ظرافت‌هایی به کار رفته است. به همین جهت، این ادعیه از لطافت ادبی  
و استحکام محتوایی بسیار زیادی برخوردارند؛ تا جایی که نمی‌توان اغلب آنها را  
با اغلب روایات فقهی یا اعتقادی مقایسه کرد، بلکه آنها را باید در ردیف  
خطبه‌های نهج البلاغه و جملات کوتاه، سجع‌دار و ادبی معصومان قرار داد.

در اینجا مناسب است نگاهی هم به معنای واژه «موقت» کنیم. گرچه  
موقت از ماده وقت، و به معنای زمان‌دار است، اما در معنایی غیر آن به کار  
رفته است. این لفظ در قرآن آمده است.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَذَكِّرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَتَمُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا  
اطْمَأَنَّتُمْ فَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا  
مَوْقُوتًا. ۲۰

علامه طباطبایی در تفسیر آیه چنین می فرماید:

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا». کتابت کتابه از واجب بودن و واجب کردن است. می فرماید: نماز بر مؤمنان نوشته و واجبی است، دارای وقت؛ نظیر آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ». کلمه «موقوت» از ماده وقت است. وقتی گفته می شود: وقت کذا؛ معنایش این است که برای فلان امر، فلان وقت را معین کردم. بنابراین از ظاهر لفظ آیه برمی آید که نماز از همان اول تشریح، فرضیه ای دارای وقت بوده و باید هر نمازی را در وقت خودش انجام داد. ولی ظاهراً وقت در نماز، کنایه از ثبات و عدم تغییر است و خلاصه کلام اینکه ظاهر لفظ منظور نیست و نمی خواهد بفرماید نماز فرضیه ای است دارای وقت، بلکه می خواهد بفرماید: فرضیه ای است لایتغیر و ثابت. بنابراین اطلاق موقوت بر کلمه کتاب، اطلاق ملزوم بر لازمه چیزی است و مراد از کتاب موقوت، کتابی مفروض و ثابت و غیرمتغیر است. می خواهد بفرماید: نماز به حسب اصل، دگرگونی نمی پذیرد و در هیچ حالی ساقط نمی شود.

اگر ما این معنا را ترجیح دادیم، برای این است که معنای اول

۲۰. سوره نساء، آیه ۱۰۳: «پس هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید، ایستاده و نشسته و در حالی که به پهلو خوابیده اید، و هرگاه آرامش یافتید (و حالت ترس زایل گشت)، نماز را (به طور معمول) انجام دهید؛ زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است».



که در بدو نظر از ظاهر لفظ آیه به ذهن می‌رسد، با مضمون جمله‌های قبلی نمی‌سازد؛ چون مضمون آن جمله‌ها احتیاج نداشت که متعرض موقوت بودن نماز بشود و بفرماید نماز وقتی معین دارد. علاوه بر این، جمله «إِنَّ الصَّلَاةَ...» در مقام بیان علت جمله «فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» است و معلوم است که ظاهر این تعلیل، آن است که مراد از موقوت بودن نماز، ثابت بودن و ساقط نشدن آن در هیچ حالی از احوال و تبدیل نشدنش به چیز دیگر است. می‌فرماید: نماز، نه ساقط می‌گردد و نه مانند روزه، به چیز دیگر نظیر کفاره مبدل و عوض می‌شود.<sup>۲۱</sup>

این مطلب در بحث دعا، روشن‌تر است؛ زیرا راوی سؤال می‌کند که آیا برای قنوت وتر، دعای موقتی هست؟ در حالی که زمان دعا معلوم است. بنابراین سخن از وقت نیست، بلکه مقصود دعای اندازه‌دار و مشخص و معینی است که تغییر نمی‌کند و عین آن خوانده می‌شود.

## ۲. روایات

مؤید این برداشت از دعا‌های موقوت، روایات محافظت بر دعاست که تعدادی از آنها گذشت. بر اساس این روایات، امام حتی جایگزینی لفظ «رسول» به جای لفظ «ربی» را بر نمی‌تابد و یا جلوی کوچک‌ترین تغییری را می‌گیرد؛ در حالی که چنین تصرفاتی، شایع و جایز است؛ زیرا هدف انتقال مقصود است. بنابراین راوی می‌تواند ساختار متن را در هم بریزد و بنیان جدیدی را با شالوده‌ای نو دراندازد. بنابراین توجیهی که در نفی این روایات گذشت، قابل قبول نیست؛ زیرا در نقل به معنا، فقط مقصود اصلی مورد نظر

۲۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۳؛ ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۱۰۱.





است و دخل و تصرف‌های فراوانی صورت می‌گیرد. گذشته از این، اغلب دعاها به اندازه‌ای طولانی هستند که در صورت نقل به معنا، ریزش‌های قابل توجهی داشته باشد.

مؤید دیگر آن، حکایت علوی مصری است. وی نقل می‌کند که گرفتار سلطان ستمگری شدم و از شهر و دیار خود فرار کردم و مدت‌ها در سرگردانی و با حال توسل و زاری به سر می‌بردم؛ تا اینکه شبی حضرت صاحب الامر را در خواب دیدم. از من خواست تا شب غسل جمعه کنم و سپس دعایی طولانی را به من آموخت تا بعد از سجده شکر نمازم بخوانم. دعا به اندازه‌ای طولانی بود که نمی‌توانستم آن را حفظ کنم. ایشان پنج شب پشت سر هم به خوابم آمد و آن دعا را برایم تکرار کرد؛ تا اینکه از حفظ شدم.<sup>۲۲</sup> متن دعا از جهت مضمون و ادبیات بیان، به اندازه‌ای زیبا و خیره‌کننده است که هرگونه تردیدی در صحت آن را به یقین مبدل می‌کند.

این حکایت به روشنی دلالت بر تأثیر ادبیات دعا در تحقق مضامین آن دارد، و گرنه چرا امام باید پنج شب پشت سر هم به خواب علوی مصری بیاید و آن را تکرار کند تا او آن را حفظ کند.

### ۳. سیره اصحاب

برداشت اصحاب ائمه، دلیل خوبی برای اثبات موضوعیت داشتن الفاظ ادعیه است؛ زیرا اغلب ادعیه افزون بر عمق محتوا، از نثر روان، موزون و ترکیب هماهنگ و هنرمندانه‌ای برخوردارند. چینش عبارات به اندازه‌ای دقیق و زیاست که خواننده را شیفته خود می‌سازند و همه تردیدها را در صدور آن، به یقین مبدل می‌کنند. آیا کسی می‌تواند در مناجات خمسه عشر، تردید کند؟ آیا ممکن است متنی که نقل به معنا شده و راوی در آن دست برده است، تا این اندازه شیرین و اثرگذار باشد؟

۲۲. مهج الدعوات، ص ۲۸۰، فمن ذلك الدعاء المعروف بدعاء العلوی.

تفاوت اصلی دعا با سایر روایات احکام و غیر آن در این است که ائمه هنگام پاسخ به پرسش‌ها، از روش گفتگوی معمول و متعارف مردم فراتر نمی‌رفتند و مانند آنان سخن می‌گفتند. اما زمانی که ایشان زبان به دعا می‌گشودند و با خدای خود سخن می‌گفتند، مجبور نبودند به گفتگوی عامیانه تن دهند، بلکه از تمام ذوق و هنر خود و لطافت روح و جانشان کمک می‌گرفتند و دعا می‌خواندند. البته از برخی روایات استفاده می‌شود که ایشان تمام هنر خود را به کار نگرفته‌اند؛ زیرا خود فرموده‌اند که اگر امام، صوت زیبای خود را که انعکاس روح لطیف اوست، آشکار کند، کسی را تحمل شنیدن آن نخواهد بود.

بنابراین ایشان در حد و اندازه‌ای که برای مردم قابل درک باشد، از ذوق هنرمندانه خود کمک می‌گرفتند و شاهکارهایی را در ادبیات عبودیت، خلق می‌کردند. راستی، چگونه است که شعر باید با همان سبک و قواره حفظ شود و الفاظ آن به هم نخورد، اما دعا که از سجعی متمایز و ویژه، سرشار شده است، نباید حفظ شود؟ دعا با حدیث تفاوت دارد؛ زیرا امام در زندگی روزمره خود، به ناچار با امور ریز و درشت زندگی مردم سر و کار دارد، با افراد مختلف روبه‌رو می‌شود، با هر کسی به زبان خود سخن می‌گوید، به هر کسی نکته‌ای را به عنوان معلم یا مربی می‌آموزد و از همین رو، نمی‌تواند از نثری لطیف و ملکوتی بهره بگیرد. این در حالی است که دعا، حیاط خلوت روح امام است. امام دعا را آزاد از همه این قید و بندها می‌سراید. او از همه این نظم‌ها، لطافت‌ها و سجع‌ها کمک می‌گیرد تا روح آزاد خواننده دعا را که در لطیف‌ترین و آرام‌ترین حالت‌های روحی خود قرار دارد، در نهایت شدت و قدرت تحت تأثیر قرار دهد و بر ژرفای روح او تأثیر گذارد و اشک او را سرازیر سازد و دلش را بشکافد و چشمه‌های محبت را از آن جاری سازد.

نتیجه این همه زمینه‌چینی، آن است که بگوییم دعا‌های موجود، اغلب، تکرار عین الفاظی است که از دو لب شریف امام بیرون آمده است و برداشت اصحاب ائمه از ادعیه موقت، نقل لفظ به لفظ و خواندن عین همان الفاظ بوده است.

مقصود از لفظ «حدیث» در روایات نقل به معنا:

۱۱۷

نقل به معنای اصطلاحي

نقل به معنای اصطلاحي و در دعای دومه پس از تسبیح

امروزه حدیث معنای اصطلاحی پیدا کرده و آن را بر هر گفتار امام اطلاق می‌کنند، اما معلوم نیست که در زمان معصوم نیز به معنای اصطلاحی به کار رفته باشد. حدیث در آن دوره به معنای «سخن» به کار رفته است و سخن، غیر از دعاست. در این احادیث دقت شود:

— اَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَازِيدُ وَأَنْقُصُ قَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ.

— اَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَلَعَلِّي لَا أُرْوِيهِ كَمَا سَمِعْتَهُ قَال: إِذَا أَصَبْتَ الصَّلْبَ مِنْهُ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ تَمَالٍ وَهَلْمٌ وَأَقْعُدُ وَاجْلِسْ.

— إِذَا أَصَبْتَ مَعْنَى حَدِيثِنَا فَأَعْرَبْ عَنْهُ بِمَا شِئْتَ.

این احادیث که در جای خود به طور کامل آمده‌اند، استفاده لفظ «حدیث» در دعا را بر نمی‌تابند، بلکه حدیث به معنای سخن به کار رفته است؛ مثلاً راوی می‌گوید: سخنی را از شما می‌شنوم، در آن دست می‌برم و آن را کم و زیاد می‌کنم یا می‌فرماید:

«اگر به منظور سخن ما را فهمیدی، به هر شکلی که خواستی، بگو». در این موارد، «حدیث» انصراف به غیر دعا دارد. مؤید این مطلب روایت ابوبصیر است:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۲۳</sup> قَالَ: هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ.

در جای خود گذشت که وجه دلالت آیه بر برداشت امام آن است که استماع برای تبعیت است، نه استماع برای دست بردن در الفاظ، به ویژه که می‌دانیم این آیه ناظر به مسائل اعتقادی است و استماع، بر تبعیت از دعا انصراف دارد و فهم عرفی شامل آن نمی‌شود. در هر حال، بر اهل بررسی روشن است که روایات

نقل به معنا، شامل دعا نیست و محل سؤال هم نبوده است. اگر این مطلب را به سیره اصحاب در نقل عین الفاظ دعا بیفزاییم، تردیدی باقی نخواهد ماند. آیا همه آنچه گذشت، می‌تواند حرمت نقل به معنا در دعا را به غیر از موارد ضرورت، ثابت کند؟ آیا نقل به معنا در دعا جایز نیست؟

### نتیجه بحث نقل به معنا در دعا

۱. ادله‌ای که گذشت، هیچ‌کدام دلالت بر حرمت نقل به معنای در دعا نداشت، بلکه ثابت می‌کند که سیره اصحاب ائمه، نقل عین الفاظ دعاست و ما دو نوع دعا داریم: دعای عام که هرکسی آزاد است تا هر آنچه را که می‌خواهد، با هر زبان دلخواه، از خدا بخواهد. دعای دیگر، دعای موقت است که از ائمه صادر شده است و به عنوان دعای مأثور و ماندگار از ایشان نقل می‌شود و روایان حدیث در چنین احادیثی دست نبرده‌اند؛ زیرا امام توجه و عنایت به الفاظ دعا داشته است. آیا عنایت امام به الفاظ دعا، به جهت وجوب و ضرورت آن است یا به جهت اینکه اگر دعا با آن الفاظ خوانده شود، اثر ویژه‌ای دارد که اگر به غیر از آن خوانده شود، آن اثر را ندارد و تأکید بر تغییر ندادن متن دعا، به همین جهت بوده، نه به جهت اینکه اگر لفظ دعا تغییر یابد، ماهیتش را از دست می‌دهد و شخص در انتساب آن به امام دروغ‌گو و یا بدعت‌گزار در دین به شمار خواهد رفت. آنچه برای ما ثابت شد، الزام به نقل عین الفاظ امام فقط برای حفظ اثر خاص دعاست، نه اینکه در انتساب آن به امام دروغی گفته شده باشد؛ زیرا عقلاً چنین انتسابی را دروغ نمی‌دانند. در مثل، اگر شاعر زبردستی، علیه حاکم وقت، شعری سروده باشد و کسی مضمون شعر او را در محافل به او نسبت دهد، دروغ نگفته است؛ هرچند اگر زبان هنر را حفظ می‌کرد، اثرگذاری آن بر شنوندگان بسیار بیشتر می‌شد.
۲. اصل اولیه در دعاهای موجود، نقل به لفظ است. بنابراین اثبات خلاف آن، نیازمند دلیل است. این اصل، از سیره اصحاب و ضرورت حفظ زیبایی و لطافت و غنای شگفت‌آور دعاها و روایات محافظت بر ادعیه موقت، به دست می‌آید.

۳. در جایی که اصل اولیه، نقل به لفظ است و چنین عرفی در میان اصحاب باشد، اگر کسی بخواهد نقل به معنا کند، باید نقل به معنا بودن آن را گوشزد کند، وگرنه حمل بر عادت و روند موجود خواهد شد و الفاظ آن نیز ناخواسته به امام منتسب می‌شود و همین مسئله برای صدق دروغ کافی است.

### ج) نقل به معنا بعد از دوره تدوین

یکی دیگر از فروع اختلافی نقل به معنا، جواز آن پس از دوره تدوین است. به عبارتی، فقها نقل حدیث را از جهت نقل به معنا، به دو دوره قبل از تدوین و بعد از تدوین تقسیم می‌کنند. دوره قبل از تدوین، دوره‌ای است که احادیث به صورت مکتوب درنیامده‌اند و اصحاب ائمه در طبقه اول یا دوم، هنوز شنیده‌های خود را ننوشته‌اند. در این دوره نقل به معنا جایز است. سخن درباره دوره‌ای است که احادیث در کتب جمع‌آوری شده‌اند و راوی طبقه بعد، از کتاب استاد خود یا راوی طبقه قبل نقل حدیث می‌کند. آیا در این دوره نیز نقل به معنا جایز است؟ یعنی آیا راوی دوره پسین، باید عین الفاظ حدیثی را که در کتاب استاد خود نوشته شده، بنویسد یا اینکه اجازه تصرف در آن و تبدیل آن به الفاظ دلخواه خود را دارد؟

برخی بی‌نیازی از نقل به معنا را بعد از دوره تدوین دلیل بر عدم جواز دانسته‌اند: «ولو كان الحديث مدوناً مضبوطاً، لم یحتج إلى النقل بالمعنى»<sup>۲۴</sup>. وی در توضیح منظور خود چنین می‌نویسد:

إن إباحة ذلك إنما كان لفترة وجيزة جداً، وأما بعد شيوع التدوين فإن العلماء لم يسمحوا بذلك، وخاصة بعد تغير الألسنة، وابتعاد الناس عن مصادر اللغة الأصلية، فلم يسمح لمن تأخر عن ذلك العصر أن يقوم بنقل الحديث بالمعنى، بل

إن الإقدام على ذلك - بعد العصر الأول - في الحقيقة خروج عن الشرط الأساسي لجواز النقل بالمعنى، وهو ضبط المعنى، فإن أهل القرون المتأخرة لم يملکوا تلك القدرة اللغوية التي تبيح لهم ذلك؛<sup>۲۵</sup>

بی شک اباحه آن، فقط در دوره کوتاهی بوده است، اما بعد از شیوع تدوین، علما اعتنایی به آن نمی کنند، خصوصاً بعد از تغییر زبان ها و فاصله گرفتن مردم از زبان اصلی. بنابراین به کسی که پس از آن عصر اقدام به نقل حدیث کند، اعتنا نمی شود، بلکه همانا اقدام بر آن بعد از عصر اول، خروج از شرط اساسی برای جواز نقل به معناست و آن شرط، ضبط معناست. پس اهل قرون بعدی، برای مباح شدن نقل به معنا، احاطه بر زبان ندارند.

علاوه بر ایشان، پدر شیخ بهایی (قده) نیز نقل به معنا در مصنفات را جاری ندانسته و آن را به متعارف علما نسبت داده و مدعی تصریح بسیاری از فضلا بر این مطلب شده است که البته قرائن ادعای ایشان را تأیید می کند:

نقل المعنى إنما يجوز في غير المصنفات، أما المصنفات فلا يجوز حکایتها ونقلها بالمعنى ولا تغییر شيء منها علی ما هو المتعارف وقد صرح به كثير من الفضلاء.<sup>۲۶</sup>

گذشته از این، قول به منع از مسائل مورد اتفاق اهل سنت است. بغدادی بعد از اینکه نظر خود را مبنی بر منع اعلام می کند، به نقل از ابن صلاح می گوید که اختلاف علما در نقل به معنا، مربوط به قبل از تدوین است، ولی بعد از این دوره، اختلافی را در منع از نقل به معنا مشاهده نمی کنم:

ثم إن الخلاف في جواز النقل بالمعنى إنما هو فيما لم يدون ولا

۲۵. تدوین السنة الشریفة، ص ۵۰۷.

۲۶. وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، ص ۱۵۵.

کتب و اما ما دون و حصل فی بطون الکتب فلا يجوز تبدیل  
 ألفاظه من غیر خلاف بینهم قال ابن الصلاح بعد أن ذکر  
 اختلافهم فی نقل الحدیث بالمعنی إن هذا الخلاف لانراه جاریا  
 ولا أجراه الناس فیما نعلم فیما تضمنته بطون الکتب فلیس لأحد  
 أن یغیر لفظ شیء من کتاب مصنف ویثبت فیہ لفظا آخر. ۲۷

بغدادی نیز دلیل منع را فساد زبان اصلی در دوره های متأخر می داند که  
 باعث از بین رفتن شرط اصلی جواز نقل به معناست:

وتدوین الأحادیث والأخبار بل وكثیر من المرویات وقع فی  
 الصدر الأول قبل فساد اللغة العربیة حین كان كلام أولئك  
 المبدلین علی تقدیر تبدلهم یسوغ الاحتجاج به. ۲۸

#### تقریر بحث

ادله ای که بر حجیت متن منقول به معنا، بدانها استناد شد، شامل موارد  
 افتتاح باب وصول به اصل حدیث و ثبت عین آن نیز می شود. به عبارت دیگر،  
 عقلا حتی اگر بتوانند عین کلام متکلم را بشنوند، به نقل معنایی که شخص  
 مطمئنی انجام داده، اکتفا می کنند، یا چنانچه بتوانند عین کلام او را بنویسند یا  
 ضبط و عیناً نقل کنند باز هم به نقل محتوای آن بسنده می شود. ادله نقلی نیز  
 اطلاق داشت و به جز روایت داود بن فرقد که مقید به عدم تعمد بود، تمام ادله  
 شمول داشتند و امام (ع) کمترین تعرضی به تقید نکرده اند و البته در آنجا توضیح  
 این مطلب گذشت که این روایت نمی تواند مقید یا مخصص بقیه روایات باشد،  
 و گرنه به حکم ضرورت عقلی روشن است که اگر امکان دسترسی به علم نباشد،  
 باید به ظن اکتفا کرد. این مسئله نظیر حجیت خبر واحد است که ادله آن،  
 مواردی را که امکان دسترسی به علم وجود دارد هم دربر می گیرد.

۲۷. خزانه الأدب، بغدادی، ج ۱، ص ۳۷.

۲۸. همان.

برداشت اصحاب ائمه، دلیل خوبی برای اثبات موضوعیت داشتن الفاظ ادعیه است؛ زیرا اغلب ادعیه افزون بر عمق محتوا، از نثر روان، موزون و ترکیب هماهنگ و هنرمندانه‌ای برخوردارند. چنین عبارات به اندازه‌ای دقیق و زیباست که خواننده را شیفته خود می‌سازند.

از نظر عقلاً، معیار، اطمینان به نقل ناقل است؛ یعنی اگر ناقل توانایی نقل به معنا را داشته باشد و از اعمال نظر خودش در آنها خودداری کند، نقل او قابل استناد خواهد بود، خواه قبل از دوره تدوین باشد و خواه بعد از دوره تدوین. به عبارت دیگر، عقلاً نقل به معنا از کتاب را نیز حجیت می‌دانند؛ مثلاً اگر کسی از نوشته نویسنده‌ای خبر دهد و عین عباراتش را نیز تکرار نکند و واجد شرایط نقل به معنا باشد، کلامش حجت است؛ مانند نقل مطالب کتاب‌های علمی و روزنامه‌ها و غیر اینها که امری شایع است.

بنابراین به صرف فساد زبان اصلی و غیر آن، نمی‌توان به کلی نقل به معنا را کنار گذاشت. البته ناگفته پیداست که در دوره‌های اخیر و بعد از فساد زبان اصلی و فراموش شدن قرائن و غیر آن و از همه مهم‌تر که کمتر بدان توجه شده است، اجتهادی - استدلالی شدن ذهن‌ها و از دست رفتن بساطت آنها، در عمل امکان اطمینان منتفی می‌شود؛ هر چند اگر باز هم در مواردی، چنین اطمینانی حاصل شود، حجت خواهد بود. این همان چیزی است که علامه مجلسی (ره) آورده است:

نعم لامرية في أن روايته بلفظه أولى على كل حال لاسيما في هذه الأزمان لبعده العهد وفوت القرائن وتغير المصطلحات<sup>۲۹</sup>؛  
بله، شکی در این نیست که روایت لفظ حدیث در هر حال بهتر



است، به ویژه در این دوره و فاصله زمانی؛ به جهت فوت قرائن و تغییر یافتن اصطلاحات.

از این عبارت استفاده می‌شود که ایشان نقل به معنا در دوره بعد از تدوین را منع کلی نکرده و به اصول اصلی نقل به معنا پای بند است، ولی چون نقل به معنا در دوره‌های اخیر با مشکلات و سؤالاتی مواجه است، نقل لفظ به لفظ را برگزیده است. دو نکته:

نکته اول: ناگفته پیداست که استدلال به فساد زبان و از دست رفتن قرینه‌ها و شرایط زمانی و مکانی موثر در فهم، مربوط به دو-سه سده آغازین است. بنابراین در دوره‌ای که اصول اولیه تدوین می‌شدند، نقل به معنا حتی از روی کتب جایز بود؛ مثلاً اگر ابوبصیر به یکی از محدثان معاصر خود اجازه نقل حدیث از کتابش را بدهد، در این صورت، نقل به معنای محدث فلانی از کتاب ابوبصیر جایز خواهد بود؛ زیرا قرائن و زبان محفوظ است و دلیلی برای منع وجود ندارد. نکته دوم: نقل به معنا دو گونه است: گاه راوی به اتکای نقل خود، مستند خود و کتاب اصلی را از بین می‌برد یا مشخص نمی‌کند که از چه کتابی نقل کرده است. در این صورت، با فساد زبان، نقل به معنا با مشکل مواجه می‌شود. اما اگر کتاب اصلی باقی باشد و با نقل به معنا از بین نرود و معلوم باشد که ناقل از چه کتابی و چه حدیثی را نقل به معنا کرده است، جایز خواهد بود؛ زیرا مرجع اصلی باقی مانده و دیگران مختارند که به نقل به معناهای او عمل کنند یا آن را کنار بگذارند.

#### واقعیت خارجی روایات شیعه از نظر کیفیت نقل

این بحث، یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به نقل به معناست، به این پرسش می‌پردازد که گذشته از جواز نقل به معنا، وقوع خارجی نقل روایات به چه صورت بوده است؟ آیا اصحاب مقید به نقل به لفظ بودند و فقط در موارد ضرورت، نقل به معنا می‌کردند؟ یا اینکه در اغلب موارد نقل به معنا بود و فقط

در برخی شرایط، نقل به لفظ اتفاق می افتاد؟ یا هر دو رایج بود و نمی توان معیار مشخصی تعریف کرد و یکی را غالب و دیگری را نادر نشان داد؟

### عمل اصحاب ائمه (ع)

عالمان و فقیهان بسیاری در خلال بحث های فقهی یا اصولی، به نوع عملکرد اصحاب ائمه (ع) پرداخته و یادآور شده اند که نقل به معنا در میان ایشان رواج بسیاری داشته و در عمل، امکان ثبت و ضبط عین کلمات، چه به واسطه کتابت در همان مجلس و چه با حفظ کردن در ذهن و حافظه، در اغلب موارد ناممکن بوده است. در ادامه به گفتار برخی از ایشان می پردازیم.

علامه حلی:

والأقرب عدم اشتراط نقل اللفظ، مع الإتيان بالمعنى كاملاً، لأن الصحابة لم ينقلوا الألفاظ كما هي، لأنهم لم يكتبوها، ولا كرروا عليها مع تطاول الأزمنة؛<sup>۳۰</sup>

و نزدیک تر به واقع، عدم اشتراط نقل لفظ است و این در صورتی است که معنا به طور کامل بیان شده باشد؛ چون که صحابه الفاظ را همان طور که می شنیدند، نقل نمی کردند؛ به دلیل این که با وجود گذشت ایام طولانی، آن را نمی نوشتند و تکرار نمی کردند.

سید نعمت الله جزائری:

إن الصحابة كانوا يسمعون الأحاديث، ولا يكتبونها، ولا يكررون عليها، ثم يروونها بعد السنين الكثيرة، ومثل هذا يجزم الإنسان فيه بأن نفس العبارة لا تنضبط، بل المعنى فقط...؛<sup>۳۱</sup>

۳۰. مبادئ الوصول، ص ۲۱۰.

۳۱. توجيه النظر، سيد نعمت الله جزائري، ص ۲۹۸، به نقل از تدوين الستة الشريفة،

همانا صحابه احادیث را می شنیدند و آنها را نمی نوشتند و تکرارشان نمی کردند و بعد از چندین سال آن را نقل می کردند، و در چنین مواردی انسان یقین می کند که عین عبارت حفظ نمی شود، بلکه تنها معنا باقی می ماند.

علامه مجلسی:

وقد ذهب جمهور السلف والخلف من الطوائف كلها إلى جواز الرواية بالمعنى إذا قطع بأداء المعنى بعينه لأنه من المعلوم أن الصحابة وأصحاب الأئمة (ع) لم يكونوا يكتبون الأحاديث عند سماعها ويعد بل يستحيل عادة حفظهم جميع الألفاظ على ما هي عليه وقد سمعوها مرة واحدة خصوصاً في الأحاديث الطويلة مع تطاول الأزمنة ولهذا كثيراً ما يروى عنهم المعنى الواحد بألفاظ مختلفة ولم ينكر ذلك عليهم ولا يفتي لمن تتبع الأخبار في هذا شبهة؛<sup>۳۲</sup> وبدون تردید جمهور سلف و خلف از تمام طوائف، قائل به جواز روایت به معنا شده اند، مشروط بر یقین به ادای عین معنای مقصود؛ به دلیل اینکه معلوم است اصحاب پیامبر (ص) و ائمه (ع) احادیث را به هنگام شنیدن، نمی نوشتند و بعید و بلکه محال عادی است که همه الفاظ را با تمام مشتقاتی که دارد، حفظ کنند، در حالی که تنها یک بار شنیده اند، خصوصاً در احادیث طولانی با وجود طولانی شدن فاصله زمانی. به همین جهت بسیار دیده می شود که یک حدیث با الفاظ مختلفی از ایشان نقل می شود و بر ایشان ایرادی هم گرفته نمی شود، و برای کسی که در اخبار بررسی کرده باشد، شبهه ای باقی نمی ماند.

مانند همین تعبیرات در کتاب پدر شیخ بهایی (قدس) آمده است. ۳۳  
 با توجه به تقدم زمانی وی بر علامه مجلسی (قدسه) می توان نتیجه گیری کرد که  
 علامه به منظور موافقت با نظر ایشان، عین تعبیرات ایشان را در کتاب بحار  
 خود تکرار کرده است.  
 صاحب قوانین:

ویظهر جواز ذلك لمن تتبع الآثار والأخبار فإن تتبعها يفيد أن  
 ذلك كان طريقة أصحاب النبي وآله صلوات الله وسلامه  
 عليهم اجمعين؛ ۳۴

جواز نقل به معنا برای کسی که تتبع در آثار و اخبار کند،  
 آشکار می شود؛ زیرا بررسی آنها نتیجه می دهد که نقل به معنا  
 روش اصحاب پیامبر اسلام (ص) و اصحاب خاندان ایشان  
 بوده است.

شیخ انصاری:

والنقل بالمعنى كان أمراً شائعاً بين الرواة؛ ۳۵  
 نقل به معنا در میان راویان حدیث رایج بود.

کوه کمري:

هذا ولم يصدر من الشرع ردع ومنع عن النقل بالمعنى، فإنه لو  
 صدر منه ردع، ومنع عنه، لوصل إلينا البتة لكثرة الابتلاء به  
 بأكثر من الابتلاء بكل شيء، بل كان واجباً على الأئمة (ع)  
 إشاعته بين الأصحاب ونقله الحديث؛ ۳۶

این در حالی است که ردع و منعی از شارع از نقل به معنا صادر

۳۳. وصول الاخبار إلى أصول الأخبار، ص ۱۵۱.

۳۴. قوانین الأصول، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳۵. مطارح الانظار، ص ۲۵۲.

۳۶. کتاب البيع، الملحق، ص ۴۵۴.

نشده است؛ زیرا اگر صادر می‌شد و آن را منع می‌کرد، حتماً به ما می‌رسید، جهت آنکه این امر بسیار مورد ابتلا بود، بیش از ابتلا به هر چیز دیگری، بلکه واجب بود بر ائمه که منع و ردع خود را در میان اصحاب و ناقلان حدیث اشاعه دهند.

علمای اهل سنت نیز در این زمینه همانند علمای شیعه بر همین باورند که نقل به معنا در میان اصحاب پیامبر اسلام (ص) رواج بسیاری داشته است. در میان ایشان حتی کسانی که مخالف با نقل به معنا هستند و معتقدند که نقل به معنا یکی از مهم‌ترین عوامل تعارض و آشفتگی در روایات است، باز پذیرفته‌اند که این مسئله در زمان رسول خدا (ص) رایج بوده است. برخی نیز هر چند نقل به لفظ را سزاوار دانسته‌اند، وقوع خارجی آن را رد کرده‌اند:

وكان ينبغي أن يكون هذا هو الواقع، ولكن لم يتفق ذلك وذلك لأن الذي جرى عليه الأمر، هو رواية الحديث بالمعنى، وهو ما تجده في جميع كتب الحديث بلا استثناء. وسترعف من تاريخ البخاري أنه ممن كانوا يروون بالمعنى؛<sup>۳۷</sup> بهتر بود که این (نقل به لفظ) واقع می‌شد، لکن اتفاق نیفتاد؛ به دلیل این که آنچه امر بر آن جاری شد، روایت معنای حدیث است و آن، همان چیزی است که آن در کتب حدیثی بدون استثنا می‌یابی و از تاریخ بخاری خواهی دانست که مؤلف آن از کسانی بود که نقل به معنا می‌کردند.

العلة الثانية وهي نقل الحديث على المعنى دون اللفظ بعينه وهذا الباب يعظم الغلط فيه جداً. وقد نشأت منه بين الناس شغوب شنيعة، وذاك أن أكثر المحدثين لا يراعون ألفاظ النبي (ص) التي نطق بها، وإنما ينقلون إلى من بعدهم معنى ما

آزاده بالفاظ آخري، ولذلك نجد الحديث الواحد في المعنى الواحد يرد بالفاظ شتى، ولغات مختلفة، يزيد بغض الفاظها على بعض؛<sup>۳۸</sup>

علت دوم (تعارض و اختلاف روايات)، نقل حديث به معناست، نه عين لفظ، و اين بايى است كه غلط در آن بسيار است و موجب انحرافات زشتى در ميان مردم شده است؛ زيرا بيشتر محدثان الفاظ پيامبر (ص) را مراعات نمى كردند و فقط معنائى را كه ايشان قصد كرده بودند، به نسل هاى بعدى نقل مى كردند و به همين دليل، حديث واحد در معنای واحدی را در الفاظ مختلفی می یابیم كه الفاظ برخی، بیش از برخی است.

از جمله مویدات این مطلب، احادیثی است كه از اهل سنت درباره جواز نقل به معنا از پيامبر اسلام (ص) نقل شده و به طور ضمنی دلالت بر رواج آن در ميان اصحاب ايشان دارد.

وحدثني إبراهيم حدثني أعين مولى مسلم بن عبد الرحمن يرفعه قال: لما قال رسول الله (ص): «من كذب بن علي متعمدا»، قالوا: يا رسول الله نسمع منك الحديث فنريد فيه، وننقص منه، أفهذا كذب عليك؟ قال: لا، ولكن من كذب علي متعمدا، يقول: أنا كاذب، أنا ساحر، أنا مجنون؛<sup>۳۹</sup>

نقل شده است كه وقتى رسول خدا (ص) فرمود: «كسى كه بر من عمداً دروغى ببندد...»؛ اصحاب گفتند: اى رسول خدا، ما حديثى را از شما مى شنويم و آن را زياد و كم مى كنيم. آيا اين كذب بر شماست؟ فرمود: نه، ولكن كسى كه عمداً بر من دروغ مى بندد، مى گويد من دروغ گو و ساحر و مجنون هستم.

۳۸. همان، ص ۹۹.

۳۹. مسند إبراهيم بن أدهم، ص ۴۱.

قال قتادة عن زرارة بن أوفى: لقيت عدة من أصحاب النبي (ص)،  
فاختلفوا على في اللفظ، واجتمعوا في المعنى<sup>۴۰</sup>؛

قتاده از زراره بن اوفی نقل می‌کند که عده‌ای از اصحاب پیامبر  
اسلام (ص) در لفظ حدیثی که برایم نقل می‌کردند، اختلاف  
داشتند ولی در معنای آن متفق بودند.

حدیثی عمر بن الحسن بن جبیر الواسطی، ثنا عبد الله بن  
محمد ابن ایوب، ثنا الواقدي، ثنا معمر، عن ایوب، عن  
محمد قال: ربما سمعت الحديث عن عشرة، كلهم يختلف  
في اللفظ، والمعنى واحد<sup>۴۱</sup>؛

محمد نقل می‌کند که ای بسا حدیث را از ده نفر می‌شنیدم که  
همه در لفظ مختلف اما در معنا یکسان بودند.

#### شرح و توضیح:

در شرح و توضیح دلیل رواج نقل به معنا در میان اصحاب، باید نکته‌هایی  
را یادآوری کنیم:

اولاً: روش پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع) در تبلیغ دین، روشی متفاوت با  
روش مکتب و مدرسه بود. ایشان با مردم زندگی می‌کردند؛ زیرا تکلیف مهم‌تر از  
تعلیم، تربیت و تزکیه مردم و لازمه آن در کنار مردم بودن و در غم و شادی آنان  
شرکت جستن است. بنابراین ایشان دین را جرعه جرعه در کام مردم می‌ریختند و  
محل و مکان خاصی را الزاماً برای تبلیغ مشخص نمی‌کردند؛ همان‌طور که در  
طور تاریخ موفق‌ترین مبلغان کسانی بوده‌اند که به مسجد و منبر قناعت نمی‌کرده و  
در کوچه و بازار و مراسمات مردم شرکت می‌کردند و در زوایای زندگی ایشان  
حضور می‌یافتند و همه، داستان‌های شگفت‌آوری از احوالات ایشان شنیده‌ایم که  
در مقام یاد آنها نیستیم. یکی از لوازم این روش، غیر قابل ثبت و نگارش بودن

۴۰. الحد الفاصل، ص ۵۳۱.

۴۱. همان، ص ۵۳۴.

مطالب است؛ زیرا گاهی پیش می‌آمد که - از باب نمونه - در خلال جنگ از حضرت امیر (ع) درباره شبهه سؤال می‌شد و او با روی گشاده پاسخ می‌گفت.

ثانیاً: اصحاب ائمه (ع) متوجه اهمیت کلام گهربار ایشان بودند و بسیاری از ایشان تا مرز تقدیم جان پیش رفتند تا از سخنان آنان بهره‌مند شوند و آنها را به نسل‌های آینده برسانند، خصوصاً که ائمه (ع) ایشان را به کتابت سخنان خود تشویق می‌کردند و گاه می‌فرمودند که این مطلب باید با آب طلا نوشته شود، یا به ایشان خیر می‌دادند که در آینده مردمان فقط به نوشته‌های شما دسترسی خواهند داشت، یا تأکید می‌کردند که کتاب‌هایتان را به عنوان ارث به پسرانتان بسپارید، و نمونه‌های دیگر که در ابواب آداب روایت آورده شده است. اگرچه هم ائمه (ع) اصحاب را متوجه اهمیت این مسئله می‌کردند و هم خود اصحاب غالباً اهل فهم و درایت بودند و از عظمت و شأن و جلالت ائمه و روایات ایشان آگاهی داشتند، با این حال نباید محدودیت‌های طبیعی، سیاسی و اقتصادی را که بر ایشان تحمیل می‌شد، از نظر دور داشت. شیعه در زمانی زندگی می‌کرد که برای حفظ جان خود مجبور به تبری جستن از حضرت امیر (ع) می‌شد؛ به طوری که امام صادق (ع) برای حفظ افرادی مانند زراره اقدام به انتشار سخنانی ناروا درباره او می‌کرد و یا نسبت شرک به هشام بن حکم می‌داد تا با مشوه ساختن چهره او در نظر دشمنان، جان او را از خطر حفظ کند. در شرایطی که امام (ع) حکم خدا را به اشکال مختلفی بیان می‌کرد، تا اصل شیعه را حفظ کند و مانع از هماهنگی و به چشم آمدن ایشان شود، آیا می‌توان نظم حاکم بر کتب و مدارس و مکاتب علمی را از ایشان انتظار داشت و با مقایسه اقتضانات علمی زمان حاضر که لازمه آن ثبت عین کلمات معصوم است، به این نتیجه رسید که اصحاب ائمه (ع) نیز همین کار را می‌کردند تا اصالت و صفای حاکم بر گفتار ایشان از بین نرود.

البته ما نیز قبول داریم که اگر شرایط مساعد و امکانات لازم مانند آنچه که از وسائل ضبط صدا و تصویر و نگارش و غیره، در اختیار باشد، ثبت نکردن کلمات گویبار ائمه (ع) ظلم بزرگی است. اما در شرایطی که شیعه تحت فشار است، امکانات ثبت و نوشتار بسیار محدود است و کسانی که بر خواندن و



نوشتن قادرند، اندک‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که راویان حدیث عین الفاظ امام(ع) را ثبت و ضبط کنند.

بنابراین سخن علمای فریقین در مورد رواج نقل به معنا، حقیقتی انکارناپذیر است. مؤید این سخن روایت افرادی مانند محمدبن مسلم و داود بن فرقد است که هر دو از اصحاب نزدیک امام(ع) و صاحب کتاب‌اند، خصوصاً محمدبن مسلم که مشهور به دقت در روایت است. زمانی که محمد بن مسلم تصریح به نقل به معنا می‌کند و از امام(ع) استفسار می‌نماید، می‌توان حساب بقیه را به دست آورد. یا زمانی که کسی مانند داود بن فرقد که صاحب کتاب و تألیف است، اذعان می‌کند که نمی‌توانم گفتار شما را تکرار کنم، بدان معناست که نمی‌تواند آن را عیناً در حین گفتار امام(ع) نیز ثبت کند. والا اگر برایش مقدور بود که هنگام شنیدن آن را بنویسد، این کار را می‌کرد. خصوصاً که در جواب این سؤال که آیا این کار تو عمدی است؟ عرض می‌کند که عمدی در کار نیست. بلکه از سر ناچاری است. بنابراین انتظار چنین چیزی، به تعبیر میرزای قمی(قده) محال عادی است.

البته مقصود ما آن نیست که نقل به لفظ صورت نگرفته یا آن اندازه کم بوده که می‌توان نادیده گرفت، بلکه مقصود این است که روند طبیعی و رایج، نقل به معنا بوده است؛ اگرچه گاه و بی‌گاه افرادی پیدا می‌شدند که هر آنچه را که می‌شنیدند، می‌نوشتند؛ مانند مفضل، که توحید مفضل را با تمام طول و تفصیل، کلمه به کلمه می‌نویسد و بدان تصریح می‌کند. اساساً احادیث طولانی عملاً قابل نقل به معنا نیستند؛ زیرا کسی که حدیث چند صفحه‌ای را می‌شنود، حتی بعد از یک ساعت هم نمی‌تواند نصف شنیده‌های خود را، گرچه به نحو نقل به معنا، تکرار کند. پس معلوم است که افرادی اینها را نوشته‌اند یا امام(ع) آنها را به گونه‌ای بیان فرموده که کاتبان بنویسند؛ همان طور که این اتفاق در حدیث مفضل یا بسیاری از ادعیه طولانی رخ داده است.

بنابراین فرمایش کسی مانند صاحب وسائل الشیعه(قده) در ذیل روایتی که راوی در صدد نوشتن حدیث برآمده، مخالف با گفته ما نیست:

وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اسْبَاطٍ

عَنِ الرَّضَاعِ فِي حَدِيثِ الْكَتْرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ تَحْتَهُ كَفْرٌ لَهُمَا لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَرِيدُ أَنْ أَكْتُبَهُ قَالَ فَضْرَبَ يَدَهُ وَاللَّهِ إِلَى الدَّوَاةِ لِيَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيَّ فَتَنَاوَلَتْ يَدَهُ فَقَبَلَتْهَا وَأَخَذَتْ الدَّوَاةَ فَكَتَبَتْهُ؛<sup>۴۲</sup>

علی بن اسباط در حدیث گنجی که خدای متعال فرمود: «و در زیر آن، گنجی برای آن دو بود» نقل کرد که گفتیم: فدایت شوم! می‌خواهم آن را بنویسم. به خدا که امام دستش را به دوات زد تا آن را مقابل من قرار بدهد. دستش را گرفتم و بوسیدم و دوات را گرفتم و نوشتم.

اقول ومثل هذا كثير جداً في أنهم كانوا يكتبون الأحاديث في مجالس الأئمة (ع) بامرهم وربما كتبها لهم الأئمة (ع) بخطوطهم؛ می‌گویم: و مثل این خیلی زیاد است که ایشان احادیث را در مجالس ائمه (ع) به امر ایشان می‌نوشتند و چه بسا که ائمه (ع) با خط خودشان برای ایشان می‌نوشتند.

دلیل سخن ما این است که:

اولاً، این روایت دلالت بر نقل به لفظ نمی‌کند، چون راوی بعد از شنیدن حدیث از امام (ع) دوات و قلم خواسته تا بنویسد، نه اینکه قلم در دستش بوده گفته‌های امام (ع) را نوشته است.

ثانیاً، مواردی را که ایشان آن را کثیر دانسته، در مقابل مواردی که در همان مجلس نگارش نیافته، بسیار اندک است، خصوصاً که صاحب وسائل (قده) خود از قائلان به جواز نقل به معناست.

### حافظه‌های خارق‌العاده

برخی ادعا می‌کنند که اعراب حافظه‌های بسیار قوی داشتند و هر آنچه را

که می شنیدند، کلمه به کلمه حفظ می کردند و اگر امروز حافظه ها ضعیف است، به خاطر توسعه وسایلی است که ما را از حفظ کردن بی نیاز کرده و باعث ضعف حافظه شده است. در مثل، زمانی که تلفن همراه بتواند شماره های تلفن را ضبط و ثبت کند، ذهن ما نیازی به حفظ آنها نمی بیند و به تنبلی مبتلا می شود و رفته رفته حفظ کردن یک شماره نیز برایمان دشوار می گردد. اما در گذشته چون نیاز به حافظه بسیار زیاد بود و افراد چاره ای جز اتکا به آن نداشتند، می توانستند چیزهایی را حفظ کنند که برای ما محیرالعقول است، حتی بسیاری از اعراب به حفظ مطالب و یا اشعار طولانی افتخار می کردند و آنها را برای همدیگر می خواندند.

در پاسخ لازم است به چند نکته توجه شود:

اول: از یک سو، مردم در نقل و انتقال شنیده های خود به شیوه رایج عمل می کردند و از سوی دیگر، می دانیم که پیامبر (ص) و امام (ع) دین را با سبک و سیاق متعارف مردم به آنها می آموختند. بالطبع این مردم هر اندازه هم که حافظه قوی داشته باشند، در نقل و انتقال گفتار معصومان نیز به طور ارتکازی و طبیعی به سیره متداول خودشان مراجعه می کنند، به ویژه که امام (ع) با مردم زندگی می کرد و در این میان، به سؤالات آنان پاسخ گفت. آری، اگر شارع مشی جدید و البته مقدوری را بنا می کرد، می توانستیم انتظار تخطی از سیره ارتکازی را داشته باشیم، اما نه تنها شارع چنین بیانی را ننهاد، بلکه روش متعارف مردم را نیز تقریر و تأیید کرده است. بنابراین در این فضا، قوی ترین حافظه ها هم انگیزه ای به حفظ کلمه به کلمه پیدا نمی کنند.

دوم: گذشته از اینها، قدرت حافظه هیچ ملازمه ای با نقل به لفظ ندارد؛ زیرا در عرف متعارف مردم، کسانی که قدرت حافظه بیشتری داشته باشند، مطالب را بهتر به خاطر می سپارند مثلاً عالمی که حافظه بهتری داشته باشد، مطالب را بهتر به یاد می سپارد و آن را دیرتر از یاد می برد. در میان مردم نیز افرادی که حافظه های قوی دارند، همین طور شناخته می شوند. به عبارتی حافظه قوی اغلب برای حفظ کردن عین الفاظ به کار نمی رود، البته اگر بنای بر

حفظ متن یا شنیده‌ای باشد، این افراد توانمندتر از دیگران هستند.

سوم: آیا حافظه نوع بشر از گذشته تا حال، آن قدر توانمند بوده است که بتواند هرچه را که می‌شنود، کلمه به کلمه حفظ کند؟ مگر افرادی برای ضعف حافظه خود از ائمه چاره‌جویی نمی‌کردند و دعا یا دستورالعملی طبی برای قوت بخشیدن به حافظه از ایشان نمی‌گرفتند. آیا حافظان قرآن، افراد معدودی نبودند؛ به طوری که به اسم شناخته می‌شدند؟ با اینکه قرآن، کلام محدود و مضبوط و مشخصی است و حفظ آن بسیار آسان‌تر از حفظ کلامی است که معصوم (ع) در جایی آن را بیان فرموده و هنوز جایی نوشته نشده است و تکرار هم نمی‌شود؟ از اینجا است که معلوم می‌شود حتی خطبه‌های حضرت امیر (ع) یا احادیث طولانی که اطمینان به نقل عین الفاظ داریم، از حافظه افراد سرچشمه نگرفته است.

اما در مورد این که اعراب حافظه‌های چنین و چنانی داشتند، گویا قدری مبالغه شده است. رستم دستان را به یاد می‌آورد و حکایت پادشاهی را در خاطر زنده می‌کند که سه ندیم با حافظه‌های قوی داشت. اولی فقط با یک بار شنیدن حفظ می‌کرد، دومی با دو بار شنیدن و سومی با سه بار شنیدن. پادشاه اعلام کرده بود که هر شاعری شعر تازه‌ای بگوید، جایزه می‌گیرد. اما وقتی که شاعری اشعار خود را نزد شاه می‌خواند، شاه می‌گفت که این شعر تازه نیست. اگر باور نداری گوش کن تا ندیم‌های من آن را برایت بخوانند. ندیم اولی که با یک بار شنیدن حفظ می‌شد، شروع به خواندن می‌کرد، بعد از خواندن او، ندیم دوم می‌خواند و بعد ندیم سوم. به این ترتیب، سر شاعر بی‌کلاه می‌ماند. بنابراین اگر بپذیریم که روایانی بوده‌اند که حتی بنابر ادعای غیر مستند مدعی‌اند احادیث طولانی را با یک بار شنیدن حفظ می‌کرده‌اند، با این حال همه می‌دانیم که اغلب روایان افراد معمولی بودند، نه از کسانی که حافظه‌های محیرالعقول داشته‌اند. به همین جهت، بسیاری از بزرگان مانند علامه مجلسی (قده)، پدر شیخ بهایی (قده)، میرزای قمی و غیر آنان تصریح

کرده‌اند که حفظ کردن همه این شنیده‌ها، عادتاً محال و ناممکن است. دلیل آن نیز وجود اضطراب در الفاظ حدیث واحد با معنای واحد است.

نتیجه:

با این توضیح روشن می‌شود که آنچه در میان کتب روایی موجود است، اغلب الفاظ ناقلان حدیث است و نباید با آنها معامله لفظ معصوم (ع) شود. نتیجه دیگر این گفتار آن است که اثبات نقل به لفظ، دلیل لازم دارد و نه نقل به معنا. به عبارت دیگر، اصل در روایات موجود، نقل معنوی است نه نقل لفظی، و مدعی نقل لفظی باید دلیلی برای اثبات ادعایش اقامه کند. با این بیان، سخن پدر شیخ بهایی (فده) تعجب برانگیز است؛ زیرا وی با اینکه نقل به معنا را رایج و شایع می‌داند و معتقد است که در اغلب موارد راویان، احادیث را فی المجلس نمی‌نوشتند و بعدها آنها را در اصول و مصنفات جمع می‌کردند، با این حال، او در بخش دیگری از کتاب خود چنین می‌نویسد:

ینبغی للراوی بالمعنی أن یقول بعده «أو كما قال» أو «شبه هذا»  
 أو «نحو ذلك»، لیحترز عن الکذب؛<sup>۴۳</sup>

سزاوار است که راوی به معنا بعد از نقل خود بگوید: «یا مانند آنچه که گفت» یا «شبهه این» یا «تعمیری مانند آن» تا از کذب احتراز کند.

این سخن از ایشان بسیار بعید و دور از انتظار است؛ زیرا نقل به معنا و نسبت دادن آن به متکلم کذب نیست تا نیاز به احتراز از آن باشد. آیا اگر کسی در ماه مبارک رمضان حدیثی را به فارسی ترجمه کند و بگوید: پیامبر اسلام (ص) فرمود: من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟ آیا وقتی که ناقل از زبان متکلمی سخنی نقل کند و تصریح به نقل معنوی هم نکند متهم به کذب می‌شود؟ مرحوم کوهکمری، به این ادعا چنین پاسخ داده است:

۴۳. وصول الأخیار إلى أصول الأخبار، ص ۱۵۵.

ان من البديهيات عند قاطبة المسلمين، عدم لزوم الكذب عند  
التقل بالمعنى فى جميع أنواع الكلام، حتى فى خصوص نقل  
الحديث؛ ۴۴

همانا از بديهيات در نزد تمام مسلمانان، عدم لزوم كذب  
هنگام نقل به معنا در جميع انواع كلام است، حتى در  
خصوص نقل حديث.

حتى اگر با وجود همه ادله‌ای که ذکر شد، از سخن مشهور و بلکه اجماع  
علمای شیعه و سنی مبنی بر رواج بسیار زیاد نقل به معنا، تنزل کنیم و بپذیریم  
که نقل به لفظ نیز رایج بوده است، در این صورت هیچ کدام از طرفین مطابق  
اصل نیست و باز هم نمی توان آنها را حمل بر نقل به لفظ کرد؛ زیرا وجود  
روایات از هر دو قسم باعث می شود که در موارد مشکوک، نقل به لفظ مقدم  
نشود، بلکه حدیث از این نظر مجمل خواهد بود.

نکته:

جای این پرسش باقی است که اگر نوشتن فی المجلس رایج نبود و اغلب  
اصحاب نیز حافظه‌های محیرالعقول نداشتند، این همه روایات و ادعیه مفصل  
و طولانی که گاه به ده‌ها صفحه می‌رسند، چگونه ثبت و ضبط شده‌اند، با  
علم به اینکه این موارد نقل به معنا نشده‌اند؟

این پرسش، پاسخ‌های مختلفی دارد که برخی از آنها را یادآور می‌شویم.  
بخش قابل توجهی از این روایات، دست‌نوشته‌های ائمه (ع) هستند؛  
مانند نامه‌های حضرت امیر به افراد و شخصیت‌ها، نامه امام صادق درباره  
احکام انفال، دوره فقه امام رضا، رساله حقوق امام سجاد، رساله ذهبیه یا  
طب الرضا، حدیث علل الشرایع از امام رضا و موارد بسیاری که آن حضرات  
به قلم خود نوشته‌اند. در پاره‌ای از این گونه روایات هم امام سخن می‌گفته و

راوی هم آن را کلمه به کلمه می نوشته است؛ مانند توحید مفضل؛ یا حدیث عقل که امام کاظم آن را برای هشام بن حکم بیان کرد. این حدیث از نظر محتوا و ادبیات بسیار عالی است و به خوبی دلالت می کند که هشام یا شخص سومی حدیث را می نوشته است؛ زیرا این احادیث به اندازه ای طولانی هستند که اگر راوی آنها را در مجلس گفتگو ننوشته باشد، بعدها نمی توانست بسیاری از فرازها را به خاطر بیاورد و ظل شدیدی در روایات رخ می داد.

این رویه در ثبت و ضبط ادعیه بسیار رایج بود، به ویژه با توجه به آنچه در بحث از دعای موقت گذشت، اصحاب خود را مقید به ثبت عین الفاظ دعا می دانستند و مانند ساختار شعر، به آن اهمیت می دادند. در این موارد نیز ائمه (ع) املا می کردند و اصحاب می نوشتند. این روش درباره ادعیه صحیفه سجاده معروف است.

در برخی از موارد نیز به دلیل جایگاه اجتماعی ویژه امام، نویسندگانی مأمور به ثبت و ضبط آنها بودند. این احتمال درباره خطبه های طولانی حضرت امیر قوت می یابد؛ زیرا ایشان حاکم و خلیفه بودند و طبیعی بود که خود آن حضرت کسی را مأمور نگارش سخنرانی ها کند، یا افرادی به طور خودجوش به چنین کاری اقدام بورزد.

در مواردی دیگر، راویان خوش ذوق و استعدادی پیدا می شدند که از حافظه های توانمندی بهره مند بودند و احادیثی را که خیلی طولانی نبود، به حافظه می سپردند و بعد از مجلس می نوشتند.